

ستایش زنده

الثیا برنی

بعد از ظهر روز کریسمس بود. در جایی بودم که خیلی از خانه ها پشت به یک سری از آبراه ها و کانال ها بودند. دوستانم یک قایق داشتند و ما به گشت زدن کانال ها برای دیدن چراغ های کریسمس محل رفتیم. یکی از عالی ترین، شب های صاف تابستان بود (اینجا در نیمکره جنوبی). جلوه های نور، روشن و رنگارنگ بودند اما چشمان من به سمت آسمان تاریک صاف کشیده می شدند.

وجود فانی ما به طور ذاتی به زمان خطی وابسته است، فکرمی کنم منصفانه است که بگوییم برای خیلی از ما درک مفاهیم ابدیت و نامتناهی تقریباً غیر ممکن است.

آنچه را هیچ چشمی ندیده، و به هیچ اندیشه ای نرسیده است. (اول قرنتیان 9:2)

ما به خطی بودن محدود شده ایم، چرخه طبیعی زمان - طلوع، غروب؛ زندگی کردن، عصر، مرگ؛ تابستان، زمستان، بهار - و تلاش کردن برای تصور زندگی بیرون از این سیستم، تصور جاودانگی و ابدیت، یک کار سختی است.

به طرز عجیبی، برای من، تلاش برای فهم سیستم عظیم غیر قابل درک خورشیدی ما، سپس عظمت کهکشان که سیستم خورشیدی ما در مقابل آن یک ذره است و جهان گسترده و بی نهایت ماورا آن - به طرز عجیبی، حقیقتی که من نمی توانم درک کنم دقیقاً شبیه چه چیزی است - به من در ثبات مفهوم نامتناهی خدا کمک می کند. خدا، یک وجود الهی بیرون از زمان و مکان است. پس زمانی که من به ستاره ها نگاه می کنم و درباره وسعت فضا فکر می کنم، من احساس می کنم که نگاه اجمالی به اینکه خدا کیست می اندازم.

این عمیقاً مرا در آن شب لمس کرد. آرزو کردم مجبور نبودم به خانه خودم در شهر برگردم، در جایی که آلودگی بیش از حد نورها مانع از دیدن آسمان شب به وضوح می شود. آرزو کردم می توانستم خدا را اینگونه ببینم و این ارتباط را در همه مواقع احساس کنم. اما بعد دوباره در موردش فکر کردم، به دلیل اینکه قادر نیستم ستاره ها را ببینم، به این معنی نیست که آنها وجود نداشتند. آنها همیشه آنجا هستند خواه ما آنها را ببینیم و خواه نه، و همچنین خدا هست.

ما به خانه برگشتیم و قایق لنگر انداخت. به ساحل دویدم. گستاخانه دوستانم که می خواستم با من صحبت کنند را نادیده گرفتم. "فقط صبر کن، صبر کن - آهنگی دارم، باید آن را بنویسم!" زیرا اولین بیت آهنگ به ذهنم خطور کرد، و باید قبل از اینکه از ذهنم پاک شود، آنرا می نوشتم. این آهنگ است.

پروردگارا من می دانم تو اینجاایی

پروردگارا، من عاشق شب هستم
من تو را در ستاره ها می بینم زمانی که از پنجره به نامتناهی خیره می شوم
حتی وقتی نورهای شهر به روشنایی نیون می درخشند، به قدری که چشمانم را پرمی کنند
حتی زمانی که نمی توانم تو را ببینم
پروردگارا من دانم که آنجایی

پروردگارا، من عاشق سپیده ام
من تو را در پرتوهای خورشید می بینم که از آن افق آبی دور بالا می روند
و حتی وقتی صدای بزرگراه، آواز پرندگان را در هوا خاموش می کند
حتی زمانی که نمی توانم صدایت را بشنوم
پروردگارا من دانم که تو آنجایی

پروردگارا، من عاشق نورم
تو را در آفتاب ظهر حس می کنم و تو را در نسیم تابستانی دریا می چشم
و حتی وقتی درها و پنجره ها را می بندم و پشت این دیوارها پنهان می شوم
حتی وقتی در تاریکی هستم
من هنوز می دانم که تو آنجایی

پروردگارا، من عاشق صدام
از یک ضربان قلب در سکوت در حالی که من به صدای آرام و کوچک تو گوش می دهم
و حتی زمانی که زندگی که در پیش گرفته ام به سختی فضای کافی برای نفس کشیدن باقی می گذارد

می دانم که اگر سکون را پیدا کنم
پروردگارا، تو آنجایی
تو همیشه آنجا بوده ای
تو همیشه آنجا خواهی بود
پدر تو هرگز مرا ترک نخواهی کرد
پروردگارا، من می دانم تو اینجایی.

(کلام و موسیقی: آلیثیا برنی)

وقتی نوشتن این آهنگ را یک هفته یا بیشتر تمام کردم، خیلی هیجان زده بودم و نمی توانستم صبر کنم تا با کسی این را در میان بگذارم. برای یکی از دوستانم آن را نواختم، زمان زیادی را به سخن گفتن گذراندم، تلاش برای توضیح پیش زمینه و داستان و مفهوم و استعاره کردم به قدری که اینجا انجام داده ام. بعد از مدتی، تسلیم شدم و فقط آهنگ سرودم، و پاسخش چیزی همراه این خطوط بود " لازم نبود همه اینها را توضیح دهی، می توانستی فقط آهنگ را بنوازی. این همه چیز را می گوید."

حالا، اولین کسی هستم که اعتراف می کند که مختصرترین داستان سرای جهان نیستم، من از جزئیات عادی لذت خاصی می برم. و شاید درحقیقت من بهترین فرد برای ترجمه سردرگمی در سرم در جملات منظم نیستم، یکی از دلایلی است که من آهنگ می نویسم! اما فکر می کنم او به اندیشه جالبی در اینجا اشاره کرد. موسیقی توانایی صحبت کردن به طریقی که کلمات به تنهایی نمی توانند را دارد. این تقریباً بدون گفتن است زیرا چیزی که من کاملاً مطمئنم همه ما آنرا تجربه کردیم. به طریقی که آن آهنگ خاص باعث شد پاهایتان را به زمین بکوبید و شما را روی پاهایتان به رقص وا می دارد. راهی که یک آهنگ کلمات را در کنار هم قرار می دهد یا احساس دقیق را منتقل می کند. راهی که موسیقی خیال پردازی را می درخشاند، داستان ها می گوید و نقاشی ها می کشد. راهی که ما به گریه می افتیم، یا از شادی پر شدیم، یا آرام، خونسرد، بانگیزه، پرانرژی، با موسیقی بلند شدیم. طوری که موسیقی می تواند ما را احساسی، معنوی، و از نظر فکری به هم مرتبط می کند. یا، به بیان دیگر: دل، روح، قدرت و ذهن است. (لوقا 10: 27)

فکر می کنم یکی از دلایل اصلی است که چرا خیلی طبیعی ستایش و پرستش از طریق موسیقی احساس می شود. زمانی که ما احتیاج به توضیح غیر قابل بیان برای بالا بردن زیبایی و رهایی از

چیزی که دیگر نمی توان مهار کرد ما اغلب به موسیقی روی می آوریم. و زمانی که خدا را داریم کسی که به ما موجودیت داده است، ما را انتخاب کرده، ما را پرورش داده است، شمارش موهای سر ما را به تمامی می داند، ما را دوست دارد علی رغم خیلی خیلی شکست هایمان، و "بی نهایت فرونتر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم" (افسسیان 3: 20) انجام داده است. چگونه ما به این دانش به جز تشکر و ستایش کردن پاسخ بدهیم. البته این مفهوم بارها و بارها در مزامیر بیان شده است:

خداوند را به شایستگی عدالتش سپاس خواهیم گفت، نام خداوند متعال را خواهیم سراپید. (مزامیر 7: 17)
برای خداوند خواهیم سراپید، زیرا مرا سزای نیکو داده است. (مزامیر 13: 6)
متبارک باد خداوند، زیرا فریاد التماس مرا شنیده است. (مزامیر 28: 6)
تو شیون مرا به رقص بدل کردی؛ پلاس را از تنم به درآوردی و مرا به شادی پوشانیدی، تا همه وجودم تو را بسراید و خاموش نماند. ای یهوه خدای من، تو را جاودانه شکر خواهیم گزارد.
(مزامیر 30: 11-12)

و این فقط مقدار کمی است! دوباره و دوباره این احساس پراز قدرشناسی و شادی وجود دارد که که در زمان سرود خواندن و ستایش باید سرزیر شود.

موسیقی خیلی قدرتمند است، و همچنین یک راه قدرتمند که ما می توانیم با یکدیگر ارتباط برقرار کنیم. زمانی که ما با یکدیگر آهنگ می خوانیم به عنوان یک گروه یا جماعت، ما در یک تجربه سهیم هستیم، ما هماهنگی و اتحاد را در معنای واقعی تجربه می کنیم. در افسسیان 5 پولس می نویسد،

بلکه از روح پر شوید. با مزامیر، سرودها و نغمه هایی که از روح است با یکدیگر گفتگو کنید و از صمیم دل برای خداوند بسرایید و ترنم نمایید. همواره خدای پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح برای همه چیز شکر گوید. (افسسیان 5: 18-20)

پس، ما می توانیم با یکدیگر بسراییم و صحبت کنیم: "برادر، خواهر بگذارید خدمت شما را کنم،" "برادران اجازه دهید با یکدیگر در محبت و صلح قدم برداریم،" "اول پادشاهی خدا را جستجو کنید." اینها تعداد کمی از ابیات سرودهای پرستشی هستند که ممکن است برای شما آشنا باشد. موسیقی می تواند وسیله ای برای یادگیری باشد،

کلام مسیح به دولتمندی در شما ساکن شود؛ و با مزامیر، سرودها و نغمه هایی که از روح است، با کمال حکومت یکدیگر را پند و تعلیم دهید؛ و با شکر گزاری و از صمیم دل برای خدا بسرایید.
(کولسیان 3: 16)

تدریس و نصیحت کردن دو کلمه خیلی قدرتمند هستند. قطعا یک تمرین جالب برای در نظر گرفتن کاربرد موسیقی به عنوان یک ابزار برای تدریس و هشدار دادن در اجتماع است.

سرودها دوباره تجسم شدند

سرودهای پرستشی به نوعی که ما آنها را می شناسیم بخشی از کلیساهای غربی برای مدت طولانی بودند، مدت طولانی و کریستادلفین ها از این سنت مستثنی نیستند. ما منتخبی از آهنگ ها را در کتاب سرود خود داریم.

شکل هنری سرود نویسی غربی بسیار ساختارمند است. هارمونی چهاربخشی قاعده ای است و قوانین هارمونیکی وجود دارد که باید از آنها پیروی کرد. کارهایی که شما می توانید و نمی توانید انجام دهید. آنها هر کدام یک متر دارند، یعنی اینکه خطوط در هر بند شماره خاص هجاها را دارد. بسیار مانند دنیای شعر است. این قابلیت پیش بینی و دسترسی خاصی برای سرود های پرستشی می دهد. که به نوبه خود به آنها اجازه می دهد که واقعا در زمینه آواز جماعتی به خوبی کار کنند. به نظرم، در این زمینه سرودهای سنتی قدرتمند ترین هستند و فکر می کنم در آنها زیبایی وجود دارد.

گفته شده است برای بسیاری از مردم، سبک موزیکال سرودها همیشه با سلیقه شخصی ما در موسیقی جور در نمی آید. و این تقریبا از فرهنگ امروزی زبان موزیکال ما بدور است. گاهی اوقات ارتباط برقرار کردن با آن سخت است.

چند سال قبل من شروع به دوباری نویسی آهنگ برخی از سرودها کردم. این با انگیزه ای برای ساده سازی و مدرن کردن آکوردها و هارمونی ها شروع شد، تا آنها را با سلیقه شخصی ام در موسیقی تطبیق دهم. تمرین سریع، ترکیب بندی جالب بود، اما به زودی کنجاو شدم به محض اینکه شروع به دیدن تاثیری که، نوشتن مجدد بعضی از سرودهای شناخته شده و محبوب، می تواند داشته باشند.

چیزی که من متوجه آن شدم، زمانی که ما کلمات را از شکل ساختاری حذف می‌کنیم و آنها به مکانی که تامل بیشتر دارند، از نظر عاطفی منسجم ترند، تنظیم بصری، به ما اجازه می‌دهد که کلمات را متفاوت بشنویم، و آنها را در درروشنایی جدیدی ببینیم، حتی اگر-یا شاید، خصوصا اگر!- این سرودی است که ما صدها بار قبل خوانده ایم.

بقیه آهنگ سرود ها که من بازنویسی کردم زیرا درمورد آنها یادگرفتم و فکر کردم، "چه شعر عالی و فاخری- چرا من این سرود را نمی‌دانم، چرا من هرگز این را نخوانده‌ام؟" و فکر کردم، گهگاهی، سختی ذاتی سرودها بعضی اوقات می‌تواند قدرت کلمات را کاهش دهد. این چیزی است که من فکر می‌کنم وقتی با این سرود مواجه می‌شوم و تصمیم به بازنویسی این آهنگ گرفتم، "خدا به طریق اسرارآمیزی حرکت می‌کند".

خدا به طریق اسرارآمیزی حرکت می‌کند

خدا به طریق اسرارآمیزی حرکت می‌کند
شگفتی‌های او برای انجام دادن
قدم‌های خود را در دریا می‌کارد
و بر طوفان سوار می‌شود.

او در اعماق معادن غیرقابل درک
با مهارتی که هرگز شکست نخورده است،
نقشه‌های درخشان خود را گنجینه می‌کند
و اراده مستقل خود را عملی می‌کند.

ای مقدسین ترسو، شجاعت تازه‌ای بگیرید،
ابرهایی که از آنها بسیار می‌ترسید
با رحمت بزرگ هستند و خواهند شکست.
در برکت بر سر شما.

(کلام: ویلیام کوپر، موسیقی: الثیا برنی)

آنهایی را که بازنویسی کردم را 'سرودهای دوباره تصور کردن' نامیدم. من و برادرم با همدیگر روی ضبط کردن یک مجموعه از سرودهای باز تصوری کار می‌کنیم، تحت عنوان "از سال تا سال" است. این یک تایید به دانش ریشه‌ها و میراث و رسوم و ثبات است، همراه با احترام به تغییر و بازتاب و قابل تغییر و رشد است.

متعجب بودم اگر جنبه‌های دیگر از رسوم و زندگی‌های شخصی ما وجود دارند که می‌توانیم از شباهت رفتار بازنویسی سود بجویم.

آهنگسازان معاصر

یک منبع خیلی ارزشمند در ستایش و پرستش، آهنگسازان معاصر ما هستند- کسانی که در حال حاضر ترانه می‌نویسند. این صداها در بیان جنبه‌های معنوی زندگی و ستایش خیلی مهم هستند به طریقی که در حال حاضر مرتبط با اجتماع ما است. معتقدم که فراهم کردن فضا برای این بیانات ستایش مهم است. زمانی که می‌توانیم اتحاد را از یکنواختی جدا کنیم، و فردیت (خودتان بودن) فردگرایی (هرمرد برای خودش!)، ما واقعا می‌توانیم از آن بهره ببریم و از تنوع جامعه را جشن بگیریم.

من با مربیان مشوق عافیت داده شده بودم زمانی که شروع به نوشتن آهنگ‌ها کردم. اگر برای این مردم فوق العاده نبود، مطمئن نیستم که آهنگ من وجود داشتند! موسیقی نوشتن، و مخصوصا موسیقی ستایشی، اغلب یک روند افشا افکار است. یک عکس العمل، پاسخ احساسی است- و تقسیم که با دنیای در کل می‌تواند کار خیلی آسیب پذیر باشد. همه ما می‌توانیم راهی برای حمایت هنرمندان و موسیقی دانان در میانه جریان با ساختن و پرورش دادن محیط‌های قابل اعتماد که موقعیت فراهم می‌کنند، پیدا کنیم و به جای خراب کردن بسازیم. البته، همه ما از خدمت معنوی آن در هر مکانی بهره می‌بریم، زیرا زمانی که ما فرهنگ کلیسا را می‌سازیم زمانی که ما بهم اعتماد می‌کنیم، جایی که دیگر از ترس نگران قضاوت و سرزنش نیستیم، سپس راه را برای اعتبار در پرستش و قدم معنوی هموار کردیم.

یک کار خیلی خیلی انسانی برای انجام: قضاوت است. و این چیزی است هم ما با آن تا حدی دست و پنجه نرم می‌کنیم. اما این همچنین چیزی است که قبلا مورد توجه قرار گرفته است - خدا از آن مراقبت می‌کند که، قضاوت عادلانه (مزامیر 7: 11)، که رحمت کافی است، کسی که قدرتش را برای ضعیفان ساخته است. (دوم قرن‌تین 12: 9) او ما را بهتر از خودمان می‌شناسد، و قطعاً بهتر از آن

که ما همدیگر را می‌شناسیم! زمانی که به این روش فکر می‌شود، خنده دار به نظر می‌رسد که ما تمایل به فهم چیزی داریم که خیلی بدصلاحت برای آن هستیم.
ما را خدا و مسیح دوست دارند، به شدتی دوست دارند که هیچ چیز نمی‌تواند ما را از آن جدا کند. همانطور که در رومیان 8 می‌گوید،

کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟! .. نه بلندی و نه پستی، و نه هیچ چیز دیگر در تمامی خلقت، قادر نخواهد بود ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد.

(رومیان 8: 35-39)

با هدایت تکلیف کرد به "قدم هایش را دنبال کن" (اول پطروس 2: 21)، دنبال کردن مثل عیسی، این نوعی محبت است که ما باید برای یکدیگر آرزو کنیم.

ایجاد فضا برای پرستش صحیح بخشی از این روند است. زمانی که ما می‌توانیم یکدیگر را حمایت کنیم و به یکدیگر از نظر معنوی اعتماد کنیم، ما می‌توانیم شروع به این روند را کردن کسی که فکر می‌کنیم باید باشیم، تا به آنچه واقعا هستیم دست پیدا کنیم، و سپس شروع به حرکت به سمت کسی که آفریده شده ایم تا در مسیح باشیم- پرستش خدا، آفریده شده تا کارهای خوب انجام دهیم، برای ما توسط خدا آماده شده است. (افسیان 2: 10)

آن شخص، شخص درزیر، صورت و انتظارات (توسط ما و دیگران برعهده ما گذاشته شده است)، که این شخص که خدا می‌داند و می‌خواهد با آن کار کند و کار می‌کند.

"شما در مورد من تحقیق کرده اید، خدا، و شما مرا می‌شناسید" در غزل 139 یک تصویر مبهمی از دانش صمیمی خدا از هر کدام از ما نمایش می‌دهد. یکی از اولین سرودهایی که من نوشتم بر اساس بعضی از ایده‌ها و عبارت این غزل است. بالهای سپیده دم نامیده شده است. باشد که شما نیز هم در دستان او امن نگه داشته شوید.

بال های سپیده دم

تو مرا جستجو کردی و شناختی.
ای خدا تو افکار مرا می دانی.
شما از اعمال و گفتار من آگاه هستید.
می دانی هر روزی که زندگی می کنم.

اگر بر بال های سپیده دم پرواز کنم،
به آسمان یا اعماق دریا،
تو همان جا خواهی بود، تو راه را نشان خواهی داد،
دستت مرا در امان نگاه می دارد.

خداوندا تورا ستایش خواهم کرد زیرا تو بزرگی
تو تاریکی را به نور تبدیل می کنی.
قلبم را جستجو کن و مرا هدایت کن
به راه ابدی.

اگر من با بالاهای سپیده دم به دور دست ها پرواز کنم.
به آسمان یا اعماق دریا،
و همان جا خواهی بود، تو راه را نشان خواهی داد،
دستت مرا در امان نگاه می دارد.

اگر من با بالاهای سپیده دم به دور دست ها پرواز کنم.
به آسمان یا اعماق دریا،
و همان جا خواهی بود، تو راه را نشان خواهی داد،
دستت مرا در امان نگاه می دارد.

دستت مرا در امان نگاه می دارد.

(کلام: آلتیا برنی(براساس غزل غزلها139)، موسیقی: آلتیا برنی)